

جمعه، نهم اردیبهشت نود، ساعت ۲ بعد از ظهر. سیامک پورزند هشتاد ساله خودکشی کرد؛ با پرت کردن خود از پنجره ی طبقه ی ششم آپارتمان یک اتاقه اش در تهران. روزنامه نگاری که نخستین کارش را در روزنامه ی باختر امروز دکتر حسین فاطمی یکسال پیش از کودتای ۲۸ مرداد منتشر کرد. ۴۹ سال بعد، هفتاد سالگی اش را در زندانهای انفرادی جمهوری اسلامی گذراند. آزادی اش از سلول انفرادی دوام نیاورد. اسفند ۸۲ به زندان بازگردانده شد. شکنجه در هر دوبار بر جسم و جان پیرمرد چندان بود که تاب نیاورد و به اعترافات ساختگی بازجویان در سیمای جنایت تن داد. شدت بیماری، بازجویان را واداشت تا از سلول زندان رهایش کنند و در آپارتمان یک اتاق خوابه اش تحت نظرش بگیرند - تا مثلاً چه کند این جسم و جان بیمار؟ چه بلایی سر نظام توانمند اسلامی ایران بیاورد؟!

باری، چه می گذشت در سرش هر روز و شبی که بر روزها و شبهای سنگینش افزون می شد و نمی گذشت؟ بازجویانش شاید می خواستند همسرنوشت سعیدی سیرجانی اش کنند. هر اتفاقی سبب شد که چنین نشود، مهم نیست. مهم این است که سیامک پورزند، خود، تاب اینگونه ماندن نداشت. و برایش مهم نبود که هشتاد ساله است و با جسم ویرانی که دارد، هر آن ممکن است شمع وجودش خاموش شود. اراده کرد که در برابر اراده ی مرگ بایستد؛ خود به زندگی خود پایان دهد.

و راستی، ایستادن در برابر اراده ی مرگ در میان پیرسالان مان افزون شده ست. جوانان چه تعبیری از این افزایش مرگخواهی پیران دارند؟